



به هزار زیان
ولوله بود.

بیداری از افق به افق می گذشت
و هم چنان که آواز دور دست گردونه آفتاب

نزدیک می شد
ولوله پراکنده

شکل می گرفت
تا یکپارچه
به سرودی روشن بدل شود.

شاملو

□ پنج بهمن ۱۳۸۰ مصادف با بیستمین سالگرد قیام سربداران در امل است. اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در گذشته جمعبندهایی در این زمینه ارائه داده و به اشکال مختلف بر اهمیت حرکت سربداران و درسهای آن انگشت گذاشته است. اهمیت این قیام را از برخورد دشمن نیز می توان فهمید. هر ساله با رفتن یکی از نمایندگان ارتجاع به امل و جمع و جور کردن یکسری حزب الهی ها مراسمی برگزار می شود. چند سال پیش هم رژیم سمیناری در این مورد برگزار کرد. در واقع رژیم هم این روز را به خاطر ضربه ای که خورده به نوعی زنده نگه می دارد و با اینکارها می خواهد زخمش را مرهم بگذارد. حتی خمینی هم در وصیت نامه اش به قیام امل و اهمیت سرکوب آن برای حفظ جمهوری اسلامی اشاره کرد.

متأسفانه به آن حدی که باید و شاید خود ما در مورد این قیام صحبت نکرده ایم، در مورد اینکه چی گذشت و تبدیل کردن این روز و کلا حرکت سربداران به بخشی از حافظه تاریخی مردم. بخصوص الان نسل جدید احتیاج دارد بداند که نسل انقلابی گذشته چه تجاربی را از سر گذراند و چه کارهایی کرد. نسل جدید حتی با دانستن جزئیات می تواند خیلی چیزها یاد بگیرد، از آنها الهام بگیرد و در مبارزه اش علیه جمهوری اسلامی بکار گیرد. از این نظر می خواهیم با تو که یکی از شرکت کنندگان در این قیام بودی گفت و گویی داشته باشیم.

■ از این بابت بسیار خوشحالم. درست است که جزئیات زیادی از این قیام ناگفته باقی مانده. علت اصلی اش هم این بود که ما بسیاری از رفقا را که در این قیام شرکت داشتند، از دست دادیم. دشمن آنان را از ما ربود. این رفقا در جریان قیام و ضربات دستگاه امنیتی رژیم به تشکیلات اتحادیه و در پروسه بازسازی سازمان کشته شدند. بعلاوه، همانطور که گفتید توجه به تجارب تاریخی برای نسل جدید حیاتی است. درسهای چنین تجارب انقلابی خیلی بردر امروز و فردای مبارزه در ایران می خورد.

مسئله من بعنوان یکی از شرکت کنندگان در این قیام در بیان جزئیات و طرح جوانب گوناگون آن محدودیت دارم هر چند حداکثر تلاشم را می کنم که در حد امکان يك تصویر نسبتاً کامل و همه جانبه از سیر وقایع ارائه بدهم. امیدوارم دیگر رفقای باز مانده این قیام و رفقای دیگری که به اشکال مختلف در سازماندهی این قیام نقش، مسئولیت و فعالیت داشتند، در آینده به طرح جوانب گوناگون این تجربه انقلابی بپردازند. این يك وظیفه مشخص است چرا که نسل جدید بیش از هر زمان دیگری به این تجارب نیاز دارد.

□ قبل از پرداختن به این امر که این حرکت بر پایه چه درکی سازماندهی شد و چطوری جلو رفتید خوبست بگوئی که این قیام در چه شرایطی طراحی شد؟ آزمان جامعه در چه اوضاع و احوالی بود؟ نیروهای انقلابی چگونه فکر می کردند، خودمان چطوری فکر می کردیم؟

■ قبل از اینکه به برخی نکات در رابطه با تحلیل سیاسی بپردازم می خواهم حال و هوای جامعه را در سال ۶۰ توضیح بدهم. حال و هوایی که بویژه در بین جوانان انقلابی آزمان غالب بود. جوانانی که انقلاب آنها را به جلو صحنه رانده بود و طی سالهای ۵۷ تا ۶۰ در صحنه های مختلف مبارزه طبقاتی رشد و تکامل یافته بودند. روحیه انقلابی خاصی در آن نسل موجود بود. متأسفانه طی این سالها برخی ها تلاش کردند سال ۶۰ را سال بدی تصویر کنند و تحت عنوان اینکه انقلاب شکست خورد بر دستاوردهای انقلابی آن سال خاك بپاشند. درست است که جنبش انقلابی شکست خورد و به خاطر این شکست مردم درد و رنج بسیاری را متحمل شدند. اما مهم است که همیشه به این گونه مقاطع با دید تاریخی نگاه کنیم.

سال ۶۰ يك سال تاریخی بود، سال پر جذب و پر شور، سال بی باکی، سال آرمانهای بلند و سال خاطرات شکوهمند! در تابستان داغ آن سال، در گوشه و کنار کشور و در کوچه و پس کوچه های هر شهر بوی باروت به مشام می رسید. انقلابیون آندوره سرشار از روحیه فداکاری، از خودگذشتگی و خدمت به خلق بودند. مست بوی باروت بودند، صدای گلوله بر ایشان خوشترین نغمه بود، عشقی که با خطر عجین نبود بر ایشان پیشیزی ارزش نداشت. خلاصه سال ۶۰، سال تفنگ و سال سرفرازی و سربلندی بود.

ما در صحنه های گوناگون مبارزه، از سنگرهای نبرد کردستان تا درگیری های خیابانی، از میدانهای جنگ انقلابی تا زندانهای جمهوری اسلامی شاهد چنین برخورد و روحیه ای از جانب کمونیستها و انقلابیون بودیم. این روحیه در واقع انعکاسی از يك ضرورت تاریخی بود که در مقابل نسل ما قرار گرفته بود و خود بیان پاسخگویی به آن بود. این روحیه بهیچوجه بیان ماجراجویی و سرگذشتگی دیوانه وار نبود. ضرورت تاریخ اسلحه را در مرکز سیاست ایران قرار داد و نسل ما این وظیفه را در دست گرفت.

ما نسلی بودیم آرمانخواه و آگاه، انقلابی و سازمانیافته. نسلی که به خاك مالیده شدن پوزه امپریالیسم آمریکا را در وینتام دیده بود، شاهد خیزش انقلابی در دژهای امپریالیستی بود، قهرمانی های خلق فلسطین را از نزدیک دنبال می کرد، اوج جنبشهای انقلابی آزادیبخش در سه قاره و پیشرویهای عظیم ساختمان سوسیالیسم در چین را در مقابل «سوسیالیسم» منحط و طاس کبابی شوروی تجربه کرده بود. نسلی که آگاهانه راه خود را انتخاب کرده و در طی انقلاب در سازمانهای انقلابی و کمونیستی متشکل شده بود.

ما نسلی بودیم که رژیم شاه را انداخته بودیم و دنبال آن بودیم که جامعه نوین و انقلابی بنا کنیم. خمینی و دار و دسته مرتجعش سوار يك انقلاب اصیل توده ای شدند و حاصل تلاشهای مردم را دزدیدند. انقلاب نیمه کاره مانده بود و مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب در صحنه های مختلف با حدت و شدت بسیار ادامه داشت. در مقطع خرداد ۶۰ ضد انقلاب تصمیم گرفت کار انقلاب را یکسره کند، این نسل انقلابی را از بین ببرد. در واقع آمده بود که از یکسو سر انقلاب را ببرد و از سوی دیگر توده های وسیع را به خاطر جرئت شان در سرنگون کردن يك رژیم، تنبیه و مرعوب کند. ولی نسل ما نمی خواست بگذارد اینکار صورت گیرد و بگذارد که دستاوردهای خلق بسادگی از دست برود. يك تند پیچ تاریخی بود. انقلاب وارد مرحله نبرد قطعی و تعیین تکلیف نهائی با ضد انقلاب شده و صریح و خصمانه جلوی هم صف آرایی کرده بودند.

□ ارتجاعی که گفتی با توجه به اینکه در گیر جنگ هم بود، با چه پشتوانه ای، با چه طرح هایی می خواست انقلاب را بطور قطعی در سال ۶۰ سر ببرد؟

■ طرح شان کودتا بود. در خرداد ۶۰ ستاد کودتا را در پادگان قصر فیروزه تشکیل دادند. آنها سه هدف مشخص را در دستور کار کودتای شان قرار دادند. یکی تصفیه درونی حکومت از طریق بیرون راندن عناصری چون بنی صدر (که آن زمان رئیس جمهور بود). برای اینکه ضد انقلاب فشرده و منسجمی شکل بگیرد و حکومت بطور متمرکزتر و یکدست تر سازمان دهی شود تا راحتتر بتواند انقلاب را سرکوب کنند.

دوم تنبیه عمومی مردم از طریق سرکوب توده ای به منظور خشک کردن دریا تا کمونیستها و انقلابیون نتوانند در آن شنا کنند. بویژه آنکه از اسفند ۱۳۵۹ مبارزات توده ای علیه رژیم رو به گسترش گذاشته بود. در همه جا سرکوب توده ای به شکل وحشیانه در دستور کار قرار گرفت. بر همین مبنا بود که پاکسازی محلات، کارخانه ها و ادارات و مدارس بر مبنای اینکه کی گرایش غیر حکومتی (و نه حتی ضد حکومتی) دارد آغاز شد و دستگیریهایی و اعدامهای دسته جمعی سازمان داده شد. رادیو ها و روزنامه ها اسامی اعدام شدگان را روزمره لیست می کردند برای اینکه مردم را مرعوب کنند.

سوم، بسیج کلیه نیروهای نظامی اعم از پاسداران و ارتش برای مقابله با نیروهای انقلابی که مسلح بودند و داشتند مبارزه می کردند.

از همین زاویه یورش رژیم يك يورش مقطعی و قسمی و محدود که پس از بقدرت رسیدنش از سال ۵۷ هر از چندگاهی بکار می گرفت نبود. بلکه يك يورش همه جانبه و بکار گیری فاشیسم عریان علیه توده ها و انقلاب بود. تمامی روشهای سابق منجمله جمع آوری اطلاعات و جاسوسی کردن به اجرا گذاشته شد و يك طرح همه جانبه سیاسی امنیتی نظامی به پیش برده شد.

این طرح جدا از بند و بستهای خمینی با قدرتهای امپریالیستی و مشخصا آمریکا نبود. بند و بستهایی که در سال ۱۳۵۹ در جریان معامله برای آزادی گروگانهای آمریکایی شکل گرفت. آمریکا می خواست مردم ایران را به خاطر سرنگون کردن شاه یعنی مهره وفادارش تنبیه کند و ضربه هائی که دستگاه دولتی ساخته و پرداخته در ایران، توسط انقلاب خورده بود ترمیم شود. اما چه کسی بهتر از خمینی میتوانست اینکار را صورت دهد. یعنی کسی که از همان ابتدا در سازش با آمریکا بر سر کار آمده بود. خمینی و اعوان انصارش با چراغ سبز آمریکا به پای سازماندهی این کودتا رفتند. این بخشی از طرحها و نقشه های امپریالیستها در صحنه منطقه ای و بین المللی بود. تقریبا در همان دوره در ترکیه هم يك کودتا برای سرکوب نیروهای چپ سازمان داده شد. جنگ ایران و عراق جاری بود و خمینی از این جنگ به حداکثر برای سرکوب نیروهای انقلابی استفاده می کرد. جالب اینجاست که درست در مقطع کودتای ۶۰، صدام حسین هم عملیاتیهای جنگی خود را متوقف کرد. تا خمینی راحتتر با انقلاب تعیین تکلیف کند. شاید بعدها، اسناد و جزئیات مربوطه به این کودتا همانند اسناد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منتشر شود.

اما آن زمان نتایج این طرح ارتجاعی روشن نبود و پیروزی کودتا از قبل تعیین شده نبود. نگاهی به خاطرات رفسنجانی نشان می دهد که حتی مهره هائی چون او نمی دانستند که این کودتا به کجا منجر خواهد شد چرا که يك نبرد واقعی در جریان بود و همه چیز به زور آزمائی در صحنه عمل بستگی داشت. بستگی به مقاومتی داشت که از جانب نیروهای انقلابی در مقابل کودتا صورت می گرفت. از این زاویه کلیه نیروهای سیاسی و طبقاتی بر مبنای هر توانی که داشتند و میزان تدارکی که دیده بودند در بوته آزمایش قرار گرفتند. اینکه به این اوضاع چگونه برخورد می کنند و چه پاسخی می دهند. اوضاعی بود که نه فقط به لحاظ کلی بلکه همچنین بطور فوری مسئله مرکزیش، قدرت سیاسی و چگونگی تعیین تکلیف با آن بود.

□ موقعیت تشکیلات ما چگونه بود؟ منظور این است که چقدر آمادگی داشت؟ تا چه حد می توانست چنین شرایطی را ببیند و خلاصه اینکه در چه حال و هوایی بودیم؟

■ خوب هیچ نیروی سیاسی جدی نمی توانست نسبت به چنین تحولات بزرگی بی تفاوت باشد. چنین تحولاتی مستقیما بر سیاستها، نحوه کارکرد و فعالیت هر نیروی سیاسی انقلابی و بطور مشخص خود ما تاثیر می گذاشت. از اسفند ماه ۱۳۵۹ که مبارزات توده ای اوج گرفته بود، مبارزات و مشاجرات درونی اتحادیه هم تشدید شد. بطور کلی يك جو نارضایتی عمومی نسبت به خطر راستی که بعد از اشغال سفارت و بویژه پس از جنگ ایران و عراق بر اتحادیه غالب شد، موجود بود.

همین جا بگویم آن خط که مشخصه اش برخورد دو گانه به قدرت سیاسی جدید بود نه فقط صدمات بسیار به اتحادیه زد، بلکه بطور کلی موجب تضعیف جنبش نوین کمونیستی ایران شد. مانع از آن شد که طبقه کارگر ایران بتواند حزب خودش را در آن شرایط تاریخی بسازد و از فرصت های انقلابی گوناگون برای برآه انداختن جنگ خود و کسب قدرت سراسری و یا حداقل کسب قدرت در مناطقی از ایران استفاده کند.

هم زمان با سیر شتاب آلود تحولات سیاسی در جامعه، محدودیت های آن خط غلط بیشتر آشکار شد. اوضاع به اضطرار، چند موضوع را طرح کرده بود. اینکه چکار می خواهیم بکنیم؟ اضطرارش هم صرفا ناشی از طرح سؤال همیشگی «چه باید کرد؟» نبود بلکه همزمان پاسخگویی به سؤال «از کجا باید آغاز کرد؟» هم در دستور کار گرفت. اعلامیه تاریخی اتحادیه بنام «هشدار!» در ۱۷ خرداد ۶۰ و افشای مشخص طرح کودتا و فراخوان به مردم و تشکیلات برای ایستادگی در مقابل کودتا موجب تحرك سیاسی جدی و همه جانبه ای در سازمان شد.

از آن پس هفته ای سه بار نشریه حقیقت بیرون می آمد و سازمان در سراسر کشور نقش فعالی در مبارزاتی که علیه کودتا شکل گرفته بود، داشت. شرکت دائمی در تظاهرات گسترده توده ای و یا تظاهراتی موضعی خیابانی، درگیری های خیابانی با عوامل رژیم، به آتش کشیدن چادرهای انجمنهای اسلامی و خلاصه شرکت در کلیه اشکال

مبارزاتی جاری خیلی زود سازمان را به این نتیجه رساند که با اشکال مبارزاتی سابق نمی توان در مقابل کودتا ایستادگی کرد. این سؤال که ایستادگی در مقابل کودتا به چه معناست، جلوی پای سازمان و همچنین کل جنبش و نیروهای سیاسی قرار گرفت. گوش هوش لازم بود که این صدای بلند را بشنود که اسلحه در دستور کار است. تنها با اتکاء به سلاح بود که می شد در مقابل یورش مسلحانه ضد انقلاب مقاومت کرد.

□ عکس العمل در مقابل یورش ارتجاع يك محرك سياسي قوی بود و ما را به این سمت کشاند که باید اسلحه برداشت. ولی بهر حال يك نیروی کمونیست، آگاهانه طرح و نقشه می ریزد، پشتوانه های معین ایدئولوژیکی دارد، محرك های معینی دارد و به تجارب اتکا می کند، که راه در بیاورد و نقشه مند حرکت می کند. پشتوانه ما چه بود؟ چگونه به تجارب تاریخی اتکاء کردیم؟ طرح و نقشه ما به چه منتهی بود؟

■ همانگونه که گفتیم ما نسلی بودیم که دنبال نابود کردن جامعه کهنه و ساختن جامعه نو بودیم. تا آن زمان تلاش های گوناگونی برای این کار صورت گرفته بود. اتحادیه کمونیستها يك جریان سیاسی پیشرو در جنبش نوین کمونیستی ایران بود. محصول تأثیرات انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین و مبارزات حاد مانو علیه رویز یونیستهای شوروی و در ضدیت با بیراهه های مسالمت آمیز و طرفدار انقلاب قهر آمیز توده ای بود. در صحنه داخلی نیز اتحادیه مرز روشنی با خط رفرمیستی و مسالمت جویانه حزب توده و جبهه ملی داشت. بر همین مبنا اتحادیه توانسته بود رهبران و کادر های کمونیست زیادی را پرورش دهد، یعنی کسانی که قادر بودند مارکسیسم را بکار گیرند و تحلیل کنند و نقشه بریزند و بعنوان يك سازمان سراسری حرکت سیاسی طبقه کارگر را سازمان دهند. این هم واقعیتی است که اتحادیه جوان بود و چند سال از بنیانگذاریش نگذشته بود که با يك انقلاب بزرگ توده ای روبرو شد. آنهم در شرایطی که به خاطر شکست چین، جنبش بین المللی کمونیستی با بحران روبرو گشته بود. جوانی و بی تجربگی اتحادیه و شرایط پیچیده انقلاب، مثلا همین مسئله که يك حکومت ارتجاعی از دل انقلاب بیرون آمده بود، نمی توانست موجب اشتباهات معین نشود. هم در ارتباط با بر عهده گرفتن مسئولیت کلی رهبری انقلاب، هم در زمینه تحلیل و ارزیابی از نیروهای طبقاتی مختلف. همانطور که گفتیم اتحادیه بعنوان يك نیروی کمونیست پیشرو در مواجهه با شرایط جدید نمی توانست بی تفاوت بماند. هیچ کمونیستی نمی تواند زمانی که دستاوردهای يك انقلاب به خطر می افتد نسبت به آن بی تفاوت بماند و وظایفش را بعنوان يك نیروی پیشاهنگ انجام ندهد. ما متعلق به نسلی بودیم که با آموزه های مانو بر سر اینکه «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» و «خلق بدون ارتش خلق چیزی ندارد» تعلیم یافته بودیم و عمیقا اعتقاد داشتیم که بدون يك انقلاب قهرآمیز توده ای نمی شود از گند و کثافات و مصائب جامعه کهنه رها شد. این آموزه ها آویزه گوشمان بود. هر چند در آن دوره تاریخی، بر پایه این حقایق مهم تاریخی عمل نکردیم. ولی سیر تحولات اوضاع، عمل کردن بر پایه این حقایق را با قدرتمندی بسیار جلوی صحنه آورد. از این زاویه گسستی انقلابی از يك سری اشکالات و اشتباهات گذشته لازم بود. یعنی ایفای نقش پیشرو و فعال مستقیما به این مسئله بر می گشت که کمونیستهای انقلابی چگونه به انقلاب، به نقش طبقه کارگر در رهبری انقلاب نگاه می کنند. همه این مسائل با قدرت بسیار در میان ما طرح بود در واقع طرح آغاز مبارزه مسلحانه بیان نسویه حساب با خطر راستی که در اتحادیه نفوذ کرده بود هم بود.

ولی من می خواهم روی چند نکته خاص دیگر هم انگشت بگذارم. درست است که محرك پایه ای ما کمونیست بودن ما بود. در عین حال ما متعلق به نسلی بودیم که بر ذهن و روح مان شکست ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سنگینی می کرد. ما همیشه نسل قبلی خودمان را سرزنش می کردیم که چرا در مقابل کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد بدون مقاومت تسلیم شد. از بررسی این مسئله فعلا بگذریم که هم جبهه ملی و هم حزب توده همیشه سعی می کردند تزلزل و بزدلی خودشان را در آن تند پیچ تاریخی به گردن هم بیاندازند. بهر حال آن شکست تأثیرات زیادی بر نسل ما داشت. ما نسلی بودیم که هرگز حاضر نبودیم اجازه دهیم دوباره چنین شکست هایی تکرار شود. این يك موضع ایدئولوژیکی مهم بود. صرفا نگاه به گذشته نبود بلکه اساسا نگاه به آینده را در خود داشت. یعنی فرق است در يك مبارزه شکست خوردن با بدون مبارزه شکست را قبول کردن، فرق است در سنگر نشستن و بدون شلیک گلوله ای تسلیم شدن یا در پی مقاومت شکست خوردن. شکست بدون مبارزه مسلما تأثیرات روحی زیانباری برای کل مردم، طبقه کارگر و مشخصا نسل آتی کمونیستها داشت. بعلاوه ما به برخی تجارب تاریخی معین نیز اتکاء می کردیم. تجاربی همچون مقاومت انقلابی ستارخان در تبریز در مقابل کودتای محمد علیشاه در انقلاب مشروطه. مسلما این تجربه محدودیتهای معین خودش را داشت. اما برای ما الگویی از يك مبارزه انقلابی بود. اینکه چگونه زمانی که ارتجاع یورش می آورد، مقاومت کردن در مقابلش حتی اگر در ابتدا کوچک و ضعیف باشی، می تواند آن یورش را به ضد خودش برگرداند.

خلاصه کنم طرح قیام در واقع پاسخی بود به این مسئله که طبقه کارگر و کمونیستها چگونه در آن اوضاع و احوال پیچیده که کلیه نیروهای طبقاتی در صحنه مخالفت با رژیم فعال بودند پرچم مستقل خودش را بلند کند. ما روشن بودیم که زمانیکه رژیم دسته دسته کمونیستها و انقلابیون را به جوخه های اعدام می سپارد هر گونه برخورد انفعالی نسبت به آن شرایط و این مسئولیت موجب مرگ سیاسی کمونیستها می شود. این روحیه به خوبی در چند مقاله و اعلامیه تاریخی اتحادیه در سال ۶۰ با عنوان «خطاب به همة کمونیستها» و «ایا نیروی کوچک می تواند وظیفه بزرگ بر دوش بگیرد؟» و «طبقه کارگر، انقلاب دمکراتیک و مبارزه برای قدرت سیاسی» منعکس است.

□ رسیدیم به اینجا که رهبری اتحادیه تصمیم گرفت در مقابل ضد انقلاب مسلح، بشکل مسلح ایستادگی کند. چه طرح عملی برای مقاومت مسلحانه در مقابل کودتا در نظر گرفته شد. چه برنامه و تصویری از عمل نظامی بود؟

■ او آخر خرداد، اوائل تیر ۱۳۶۰ بحث طرح های مشخص در سازمان مطرح شد. ایده های اولیه این بود که ما مقاومت مسلحانه ای را در تهران سازمان بدهیم. محله کارگری فلاح برای اینکار انتخاب شده بود. البته همان موقع جاهای دیگر هم مد نظر بود. اما منوط به کنکاش بیشتری در امکانات سازمان شد.

□ علت انتخاب محله فلاح چی بود؟

■ يك بخش آن به این ربط داشت که محله کارگری بود و اتحادیه دارای يك پایه اولیه در آن محله بود. اما دلیل اصلیش این بود که اینکار در تهران باید صورت گیرد. تهران در آن زمان مرکز تغییر و تحولات بود. در عین حال تزلزلات و شکافهای جدی درون خود ارتجاع موجود بود. ولی این طرح خیلی زود به بن بست رسید. بخاطر اینکه اوضاع مداوما در حال دگرگونی بود. تهران هم جزء اولین جاهایی بود که حکومت شروع به محکم کردن خود کرد. خیلی زود محدودیت های پیشبرد مقاومت مسلحانه در يك محله در تهران روشن شد. البته هم زمان، تا جایی که به خاطر می آید قبل از هفت تیر، ایده آمل هم طرح شده بود. به این صورت که نقطه مناسبی است و قیام مسلحانه را می شود در آنجا آغاز کنیم. البته ایده سازمان دادن قیام در مسجد سلیمان هم در میان رهبری طرح بود. بویژه آنکه پایه نسبتا گسترده ای در آن شهر داشتیم ولی بخاطر نزدیک بودن به جبهه جنگ ایران و عراق و امکان تمرکز قوای سریع دشمن و خفه شدن قیام در همان لحظات اولیه، منتفی شد و تمرکز روی آمل گذاشته شد.

□ دلایل انتخاب آمل چه بود؟

■ دلایل مختلفی برای این انتخاب موجود بود. مردم شهر آمل از سابقه مبارزاتی بالائی برخوردار بودند. سابقه برقراری حکومت مردمی در دوران شاه را داشتند. و در مبارزات علیه جمهوری اسلامی در دوره ۶۰ - ۵۷ فعال بودند. بعلاوه سازمان در آن شهر دارای يك تشکیلات اولیه و پایه مشخص بود. که حدودا شامل چند ده نفر می شد. رفقای ما در آن شهر از سابقه مبارزاتی و نفوذ معینی برخوردار بودند و در جریان حکومت مردمی در آمل در سال ۵۷ نقش و شرکت فعال داشتند. برخی از رهبران آن حکومت مردمی (مانند حشمت اسدی پور) اعضای اتحادیه بودند. البته مسائل کلی تر هم در این انتخاب طرح بود. آمل نزدیک تهران بود، گذرگاه چند استان مهم کشور بود و به خاطر کنار جنگل قرار گرفتن از موقعیت سوق الجیشی مناسبی برخوردار بود.

□ چه فعالیتهای سیاسی و عملی اولیه برای پیشبرد طرح در آمل صورت گرفت؟

■ در آن موقع به خاطر مبارزه خطی حادی که بر اه افتاد اتحادیه عملا به دو بخش تقسیم شد. اکثریت سازمان که معتقد بود که باید هر چه سریعتر دست به اسلحه ببریم و اقلیتی که می گفت هنوز وقتش نرسیده و طبقه کارگر آماده نیست و مردم نسبت به خمینی توهم دارند و باید اول تدارك اعتصابات کارگری را دید و بقول خودشان از اعتصاب تا قیام راهی است که باید پیموده شود. در واقع آنها عدم آمادگی خودشان را به عدم آمادگی مردم حواله می دادند و دنبال این بودند که مردم خودشان برانگیخته شوند و به خیابان بریزند. این خط بسیار غلط بود و نتایج عملی مرگباری را با خود به همراه آورد. خوشبختانه این خط غلط در اقلیت قرار داشت.

بر پایه این اقلیت و اکثریت رهبری جدیدی برای پیشبرد طرح قیام انتخاب شد. کمیته دائم رهبری مرکب از رفقا سیامک ز عیم (شهاب)، حسین ریاحی (ناصر) و پروت محمدی (کاک اسماعیل) و غلامعباس درخشان (مراد) تشکیل شد. تحت رهبری این رفقا ستاد رهبری قیام شکل گرفت که علاوه بر رفقای رهبری، شامل رفقای از مسئولین مناطق و برخی رفقای محلی بود. این ستاد مسئولیت پیشبرد مجموعه وظایف مربوط به قیام را بر عهده گرفت. این وظایف شامل سه رشته کار اصلی بود. انتقال اسلحه، انتقال نیرو به آمل و شناسائی مقرهای دشمن و طراحی يك نقشه نظامی اولیه. رفتن به جنگل هنوز مطرح نبود. البته ایده اولیه ای وجود داشت که يك جای امنی داشته باشیم که در صورت شکست احتمالی قیام بعنوان عقبگاه از آن استفاده کنیم و مقداری آذوقه در آنجا انبار کنیم. نقشه کلی این بود که ما با استفاده از امکانات گوناگونی که تشکیلات در شهر داشت نیروها را در برخی خانه ها، پارکهای جنگلی نزدیک شهر و حتی پلاژهای کنار دریا مستقر می کنیم و با مسلح کردنشان مبارزه مسلحانه را آغاز می کنیم. ایده رفتن به جنگل پا به پای تغییر و تحول در اوضاع قوی تر شد. این مسئله بر می گشت به تغییرات مهمی که در خود اوضاع داشت صورت می گرفت. واقعیت این است که رژیم با پیشبرد طرحهای اولیه کودتا شروع کرد به سفت کردن کمربندهایش و برطرف کردن ضعف های آشکارش. از همینرو شرایط قدری سخت تر شد. این تغییر در شرایط بود که رفتن به جنگل را به ما تحمیل کرد.

البته پیشبرد مبارزات درونی هم موجب به تعویق افتادن کارها شد. عملا رهبری سازمان مجبور شد يك ماه را به پیشبرد این مباحث در بدنه سازمان اختصاص بدهد. و برای قطعیت بخشیدن به طرح قیام فوری آنرا به رای گیری بگذارد. سیامک ز عیم و حسین ریاحی همراه با برخی نمایندگان خط اقلیت (مانند وحید سریع القلم و فرامرز طلوعی سمناوی) به حوزه های سازمانی می رفتند و بحثهای شان را ارائه می دادند و سپس رای گیری می شد. الان که به این مسئله نگاه می کنیم بنوعی اتخاذ چنین روشی در تناقض با طرح قیام فوری قرار داشت. در واقع انعکاسی از این بود که سازمان آمادگی ایدئولوژیکی، سیاسی، تشکیلاتی و عملی کافی برای رویارویی با چنین روزهایی را نداشت. با وجود این عزم و اراده کافی و بالائی در میان ما موجود بود. تصمیم گرفته شد که این کار هر طوری شده باید انجام شود چرا که مرگ و زندگی انقلاب به آن بستگی دارد.

این وقفه يك ماهه، تاثیرات خودش را داشت. تا قبل از آن در شهر آمل نیروی نظامی دشمن خیلی ضعیف بود، تعداد پاسدارها حداکثر چند ده نفر بودند. ما با آماج نظامی بزرگی روبرو نبودیم و حتی مقرهای نظامی دشمن در ساختمانهای معمولی و بدون استحکام قرار داشتند که تصرفشان خیلی راحت بود. یادم می آید رفقای محلی چون فرشته ازلی و منیر نور محمدی که مسئولیت شناسائی از مقرات دشمن را داشتند با نگرانی گزارش می دادند که دشمن دارد آرایش قوا و مقراتش را عوض می کند. مقرهای سیاه و بسیج دارد به ساختمانهای مستحکمتر و بلند تر منتقل می شود. این خود نشانه اوضاعی بود که داشت با شتاب دگرگون می شد. خود این مسئله ایده رفتن به جنگل را بیشتر تقویت کرد. به عنوان مکانی برای انتقال و استقرار رفقا و برای پیشبرد بهتر کارهای تدارکاتی، نه بعنوان نقطه ای برای آغاز جنگ.

□ قبل از اینکه درك آنروزی ما از آغاز مبارزه مسلحانه و نحوه پیشرفت آن را توضیح دهی خوبست قدری بیشتر رفقای رهبری را معرفی کنی؟

■ این کاری بجا و ضروریست و امیدوارم در فرصتهای آینده بطور مشخصتر به نقش این رفقا بعنوان رهبران کمونیست پرداخته شود و نقاط قوت و ضعف شان بررسی شود. من در اینجا فقط اشاره مختصری می کنم و تلاش می کنم در لابلای این گفت و گو به برخی خصوصیات انقلابی این رفقا اشاره کنم.

رفیق سیامک زعیم (شهاب) که سال ۶۰ سی و پنج ساله بود از فعالین جنبش دانش آموزی دبیرستان البرز در سالهای ۴۲ - ۳۹ بود. او برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و به یکی از فعالین جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا بدل شد. تحت تاثیر مائو و انقلاب فرهنگی چین کمونیست شد. همان زمان نامش در فهرست کمونیستهای خطرناک در اف بی آی ثبت شد. در سال ۴۹ همراه با برخی رفقای دیگر، «سازمان انقلابیون کمونیست (م - ل)» را بنیان گذاری کرد و تا زمان دستگیریش در ۷ بهمن سال ۱۳۶۰ در آمل، رهبر ایدئولوژیک - سیاسی اصلی سازمان بود. او در سال ۶۳ اعدام شد.

رفیق حسین ریاحی (ناصر) که مسن ترین فرد رهبری در سال ۶۰ بود ۴۲ ساله و متولد اصفهان بود. او از فعالین جنبش دانشجویی در تهران در سالهای ۴۲ - ۳۹ بود. وی نقش موثری در سازماندهی تظاهرات مراسم چهلم تختی داشت. او به خاطر فعالیتهای سیاسی اش مدتی به دزفول تبعید شد. او بعنوان معلمی مبارز محبوب دانش آموزان شهر دزفول بود و نقش مهمی در سیاسی و ضد رژیم کردن دانش آموزان داشت. حسین جزء معدود رفقای گروه فلسطین بود که در ضربات ساواک دستگیر نشد و توانست به سلامت از مرز رد شود و برای آموزش نظامی به اردوگاههای چریکهای فلسطینی برود. وی مدت چند سال در بغداد عهده دار برنامه ای در «رادیو میهن پرستان» بود. رادیویی که نقش مهمی در آگاه کردن یک نسل انقلابی داشت. در سال ۵۵ همراه با یارانش تحت عنوان گروه پویا با سازمان انقلابیون کمونیست (م - ل) متحد شد و اتحادیه کمونیستهای ایران را پایه گذاری کرد. رفیق ریاحی از رهبران اصلی با نفوذ اتحادیه بود و نقش تعیین کننده ای در طرح و اجرای قیام سرداران داشت. حسین ریاحی در ضربه سراسری تیرماه سال ۶۱ دستگیر شد و در پنج بهمن همانسال پس از محاکمه در یک دادگاه قرون وسطانی همراه با ۲۱ نفر دیگر از اعضا و فعالین سازمان در آمل تیرباران شد.

رفیق غلامعباس درخشان (مراد) زمان قیام آمل سی ساله بود. او از فرزندان پرولترهای شرکت نفت در آبادان بود. در سال ۱۳۵۵ برای آشنائی با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به آمریکا رفت. او خیلی زود به یکی از فعالین اتحادیه کمونیستهای ایران بدل شد و جزء اولین دسته رفقای بود که قبل از انقلاب ۵۷ به ایران برگشت و مسئولیت سازماندهی رفقای جنوب را بر عهده گرفت. او پس از انقلاب به کردستان رفت. مسئولیتهای مهم و گوناگونی در «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» (تشکیلات مسلح اتحادیه در کردستان) بر عهده گرفت. او قبل از طرح قیام آمل مسئولیت شاخه کردستان اتحادیه را بر عهده داشت. مراد نقش تعیین کننده ای در تدارک قیام سرداران داشت. او یک روز پس از شکست قیام در شهر آمل توسط دشمن دستگیر و شناسائی شد. مراد در تابستان سال ۶۱ زیر شکنجه جان باخت.

رفیق پیروت محمدی (کاک اسماعیل) اهل مهاباد زمان قیام آمل ۲۷ ساله بود. او فرمانده نظامی سرداران بود. رفیق اسماعیل از رهبران گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر بود که در سال ۵۸ با اتحادیه وحدت کرد. اسماعیل جزء معدود کمونیستهای انقلابی کرد بود که از همان ابتدا دید سراسری داشت و برای رهبری کل طبقه کارگر ایران مبارزه میکرد. رفیق اسماعیل قبل از انقلاب مدتی در اصفهان در بین کارگران ذوب آهن به فعالیت مشغول شد. سپس به کارخانه تراکتور سازی تبریز رفت. پس از انقلاب ۵۷ در جنگهای دهقانی کردستان شرکت کرد در جریان جنگ «کر فتو» اسیر فئودالهای محلی شد و برای اعدام به خلخال جلاذ تحویل داده شد اما با هشیاری خود و با اوجگیری جنبش کردستان آزاد شد. او فرمانده نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» بود و در جریان جنگهای سنندج، کامیاران، بانه و بوکان آبدیده شد. مدتی مسئولیت ستاد نظامی اتحادیه در آبادان را بر عهده داشت. اسماعیل در روز ۶ بهمن ۶۰ در آمل در جریان درگیری مسلحانه جان باخت.

□ حال پردازیم به درکی که آن دوره از پیشبرد مبارزه مسلحانه داشتیم؟

■ در ابتدا بخش زیادی از انرژی سیاسی رهبری صرف مقابله با نظرات راست و منفعلانه اقلیت شد. این امر خود مانعی بود که بر سر طرح و نقشه قیام و درك از مبارزه مسلحانه و استراتژی نظامی تمرکز داده شود. البته تمامی رفقای اکثریت بر سر این مسئله متحد بودند که باید به هر شکلی که شده جرقه مبارزه مسلحانه زده شود و قدرت رژیم به مصاف طلبیده شود و موضوع کسب قدرت سیاسی در سراسر کشور طرح شود. البته در مورد شکل و نقشه آغاز مبارزه مسلحانه ایده ها و گرایشهای مختلف موجود بود. می توان گفت که با دو گرایش اصلی روبرو بودیم و برخی ایده های دیگر که در چارچوب همین دو گرایش می گنجید.

یک گرایش این بود که ما با قیام در شهر و آزاد کردن آمل، امکان پیوستن مردم به خودمان را فراهم می کنیم و ارتشی را سازمان می دهیم و شروع به پیشروی به سمت شهرهای دیگر شمال می کنیم. خود این حرکت موجب جنب و جوشی در سراسر کشور می شود و احتمالاً نیروهائی چون مجاهدین هم در دیگر شهرها کارهائی می کنند و حکومت طی این پروسه سرنگون می شود.

گرایش دیگر بصورت پیشبرد جنگ پارتیزانی درازمدت تر در منطقه آمل طرح می شد. اینکه در ابتدا هدفهای نظامی کوچک مانند گرفتن یاسگاهها در اطراف جنگل را آماج قرار می دهیم و سپس با پیشبرد عملیات پارتیزانی مداوم در شهر آمل شرایط را بر گسترش خود فراهم کرده و سپس به آزاد سازی آمل و شهرهای دیگر می پردازیم. گرایش دوم تا حدودی تجربه کردستان را مدل قرار می داد.

می خواهم تاکید کنم که این ایده ها و گرایشات کاملا واضح و روشن نبودند و عملا طراحی نقشه نظامی به پس از انتقال و تمرکز نیرو به جنگل موکول شد. اما بطور کلی می توان گفت آنچه که بر ما غالب بود استراتژی قیام شهری و پیروزی بالنسبه سریع بود. ارزیابی کلی مان این بود که رژیم شانس زیادی برای ماندن بویژه پس از زدن جرقه مبارزه مسلحانه نخواهد داشت.

در همینجا اینرا هم بگویم که علیرغم ایده ها و گرایشات مختلف، ما با خط و روشی که آزمان سازمان مجاهدین در زمینه مبارزه مسلحانه پیش می برد کاملا مخالف بودیم.

□ دلایل مخالفت با روشهای جنگی مجاهدین چه بود؟

■ ما بطور همه جانبه و جدی با روشهای جنگی و کلا عملیتهای پراکنده مجاهدین مخالف بودیم. آنها را جنگ نمی دانستیم. آنها يك سری عملیات با هدف ایدای دشمن بودند نه نابود کردن قدرت نظامی آن. این عملیات پراکنده بر پایه هیچ نقشه جنگی مشخص و رشد یابنده ای استوار نبود. مهمتر از همه اشکال اصلی آن روشها این بود که امکانی برای پیوستن مردم به مبارزه مسلحانه را فراهم نمی آورد. یعنی جبهه ای بوجود نمی آورد که مردم بتوانند بدان بپیوندند. روشهای مجاهدین حتی امکان اینرا فراهم نمی آورد که پایه وسیع و گسترده خودشان که آزمان شامل دهها هزار جوان انقلابی جان بر کف بود را جلب کند. این روشهای جنگی همانزمان در مقاله «یادداشت سیاسی روز» در نشریه «حقیقت» در سال ۶۰ نقد شد. اما مسئله صرفا محدود به روش جنگی نبود بلکه این روش جنگی برخاسته از يك سیاست معین بود. مجاهدین واقعا نمی خواستند دولت ارتجاعی با کل دم و دستگاهش را نابود کنند. آنها فقط می خواستند تغییری در حکومت صورت گیرد. به همین خاطر عملیتهای شان جنبه ایدائی داشت نه نابود کننده. برای آنها مبارزه مسلحانه اهرم فشاری بود برای وارد شدن در حکومت و پیشبرد بند و بستهای سیاسی شان در بالا. مجاهدین در اوج نفوذ و قدرتشان دنبال کسب مشروعیت از قدرتهای امپریالیستی بودند. آنها چشم شان به بالائی ها یعنی قدرتهای امپریالیستی بود. آنجائی هم که به توده ها اتکاء می کردند برای پیشبرد این سیاست بود. بی جهت نبود که در تابستان سال ۶۰ بخش زیادی از انرژی این سازمان به بهای ول کردن هزاران فعال جوان انقلابی مصروف «پرواز تاریخی» شان به فرانسه شد. و یا بعدها در روشهای جنگی بیحاصل با تلفات بالا به هز برده شد. خط سیاسی و نظامی شان انعکاسی از این مسئله بود که آنها تمایلی به استفاده از طیف انقلابی گسترده و سازمان یافته برای درگیری قاطعانه با ارتجاع اسلامی نداشتند. روحیه همگی ما این بود که نمی توان روی عملیتهای مجاهدین حسابی باز کرد.

عملا در آن اوضاع دو راه حل در جبهه مخالفت انقلابی با رژیم شکل گرفت. یکی راه حل مجاهدین دیگری راه حل ما. دو راه حل با اهداف سیاسی مختلف. یکی خواهان «جمهوری دمکراتیک اسلامی» با جلب حمایت قدرتهای امپریالیستی بود دیگری خواهان نابودی کل قدرت سیاسی موجود با اتکاء به توده ها و از پائین بود.

□ چرا به کردستان نرفتید بهر حال آنجا نیز جنگی جاری بود؟

■ درست است در کردستان يك جنگ عادلانه در جریان بود که اهمیت زیادی در بی ثبات نگهداشتن رژیم داشت. متأسفانه بخاطر خط غالب بر آن جنبش و اشتباهاتی که جنبش کمونیستی ایران کرده بود، جنگ در کردستان از نظر اهداف سیاسی و نظامی بسیار محدود شد. اشتباهات اتحادیه در مقطع جنگ ایران و عراق که با تعطیل کردن فعالیت نظامی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکش» همراه بود، بی تاثیر در شکل گیری این روند منفی نبود. در هر صورت ما در مقطع سال ۶۰ اینگونه فکر می کردیم که شروع مبارزه مسلحانه از جانب ما در کردستان آن تاثیر سیاسی سراسری که شروع مبارزه مسلحانه در نقطه ای دیگر خواهد داشت را ندارد. بعلاوه، حتی از زاویه تقویت جنبش انقلابی خلق کرد و تنها نگذاشتنش هم مهم بود که جای دیگری جنگ شروع شود. بادم می آید که رفیق سیامک زعیم در جنگ در بحثهایش می گفت پس از اینکه ما در شمال پایه گرفتیم باید در فکر بازگشائی جبهه ای در کرمانشاه با توجه به نفوذ تشکیلات ما در آن خطه هم باشیم.

□ برگردیم به بحث در مورد تدارکات عملی طرح و چگونگی پیشرفت آن. چطوری جلو رفتید؟ سلاحها را چگونه تهیه کردید؟

■ همانطور که گفتیم تدارک اولیه شامل انتقال اسلحه و تجهیزات، شناسائی های اولیه و انتقال نیرو بود. ما از چند منبع سلاحهای خود را تامین کردیم. بخشی از اسلحه ها و مهمات و نارنجک را رفقای ما در جریان قیام ۲۲ بهمن در تهران و یا گوشه و کنار کشور مستقیما به دست آورده بودند و یا به اتکاء به توده ها بعدها جمع آوری شده بود. برخی سلاحها و مواد انفجاری محدود هم از قبل طبق رهنمود کلی سازمان توسط هر منطقه ای تهیه شده بود. اما بخش اصلی سلاحها از کردستان و جنوب به تهران منتقل شد. سلاحهای نیمه سنگین چون آر پی جی ۷ عمدتا از جبهه های جنگ جنوب گرد آوری شده بود. جنگ ایران و عراق جنگ طبقه ما نبود و شرکت بخشی از نیروهای ما در آن جنگ هیچ منفعتی برای طبقه ما نداشت. اما تنها فایده ای که به ما رساند تهیه این قبیل سلاحها بود. این سلاحها و تجهیزات نظامی نخست به تهران در خانه ای حوالی نارمک منتقل شدند بعدا به امل.

رفقای رهبری بویژه رفقای چون ریاحی، اسماعیل و مراد شخصا و مستقیما در هدایت و اجرای این انتقالات شرکت داشتند. این سلاحها با ابتکارات مختلف و پوششهای مختلف به تهران منتقل شدند. حتی در يك مورد برخی از سلاحها توسط رفقای چون سهیلی سهیلی (یوسف گرجی) از جبهه جنگ آبادان با هلی کوپتر به اهواز منتقل شد. در بسیاری از این نقل و انتقالات و تهیه جاسازی مناسب و پوشش درست کردن، بسیاری از خانواده های رفقا که اکثر از کارگران شرکت نفت و کارگران پروژه ای جنوب بودند درگیر بودند.

بدین طریق مجموعا حدود ۶۰ الی ۷۰ اسلحه از انواع مختلف با مقداری زیادی مواد منفجره و مهمات گرد آوری

شد. این سلاحها در تهران پس از گریسکاری در دبه های بزرگ جاسازی می شدند و زیر آجرها در يك کمپرسی که متعلق به رفیق ابراهیم جوانبخت (نادر) بود با همراهی رفقای چون مراد به شمال منتقل می شدند. معمولاً کمپرسی شبانه به سمت آمل براه می افتاد و با روشن شدن هوا به خانه ای واقع در حاشیه آمل می رسید. و بار آجر و اسلحه ها را خالی می کرد. دو سری اول اسلحه ها در اوایل مرداد ماه مستقیماً به آمل منتقل شدند. این مسئله ربط داشت به طرح اولیه ما. سری های بعد در شهریور ماه مستقیماً به جنگل منتقل شدند. در آمل توسط چند تن از رفقای محلی از شب تا صبح گودالهای عمیق حفر می شد و با رسیدن کامیون، سریعاً دبه ها در این گودالهای گذاشته می شد و در عرض دو ساعت خانه به وضعیت قبلی بر می گشت. اینجا اینرا بگویم که در آن زمان رژیم علیرغم بگیر و به بندهایی که آغاز کرده بود، هنوز محکم نبود. برخی از اینکارها بصورت نسبتاً آشکار انجام میشد. فی المثل رفقای محلی تعریف می کردند که آن خانه درست روبروی پلیس راه آمل بود و خالی کردن دبه ها از کامیون بر راحتی قابل مشاهده بود.

□ شناسایی های اولیه چگونه پیش رفت؟

■ هم زمان با انتقال اسلحه، کار شناسایی ها هم به پیش رفت. این کار شامل دو بخش بود. بخش اول شامل شناسایی از مقرات نظامی دشمن در شهر که عمدتاً توسط رفقای زن تشکیلات اتحادیه در آمل به پیش رفت. کروی مقرات دشمن و کوچه پس کوچه های منتهی به آنها و نقشه نسبتاً دقیق شهر تهیه شد. بخش دیگر، شناسایی از جنگل و انتخاب محل مناسب برای استقرار قوا بود. دو سفر چند روزه شناسایی از جنگلهای اطراف آمل تحت رهبری رفیق مراد همراه با برخی رفقای محلی سازمان داده شد. رفیق مراد تجارب انقلابی خود در کردستان را بخوبی بکار گرفت و نقاط مناسبی را برای انتقال سری های بعدی اسلحه و استقرار قوا تعیین کرد. جاده جنگلی روستای «رزکه» برای انتقال و انبار کردن سلاحها و منطقه «منگلوم» که پشت روستای «عالی کیا سلطون» واقع شده بود برای استقرار اولیه قوا و زدن کمپ ها انتخاب شد. علت انتخاب منطقه «منگلوم» نزدیکی و تسلطش بر جاده های اطراف بود. مثلاً چند جاده جنگلی «اسکو محله» - معدن «سنگ درکا» و جاده «امامزاده عبدالله» و جاده دکلهای برق و جاده ای که از روستای «رزکه» به اعماق جنگل بسمت يك معدن ذغال سنگ کشیده شده بود. «منگلوم» منطقه جنگلی انبوهی بود و از نظر نظامی از موقعیت سوق الجیشی نسبتاً مناسبی برخوردار بود. نزدیکی به جاده ها هم مطرح بود که برای پیشبرد کارهای تدارکاتی گسترده مان بسیار ضروری بود.

□ دیگر فعالیتهای تدارکاتی و انتقال نیرو چگونه صورت گرفت؟

■ بجز انتقال سلاح ها انتقال بقیه تدارکات همزمان با انتقال نیروها انجام شد. چرا که انتقال حجم نسبتاً عظیم مواد غذایی، دارو، چادر و دیگر تجهیزات نظامی بدون اتکاء به نیروی کلیه رفقا امکان ناپذیر بود. اواسط شهریور ماه برخی رفقای دیگر منجمله نیمی از رفقای جنوب برای انتقال باقیمانده سلاحها به رفقای محلی کمک کردند. رفقای جنوب مرکب بودند از بهرام خرمشهر و کمال اهواز که هر دو عرب بود، رفیق حجت محمدپور که از کارگران مبارز اهواز بود، رفیق حمید راج پوت که پدرش پاکستانی بود. از ۲۸ شهریور تا ۱۰ مهر ماه انتقال نیرو بطور فشرده انجام گرفت. رفیق سیامک زعیم جزء اولین دسته هائی بود که به جنگل منتقل شد. رفقا اسماعیل و ریاحی پس از پایان انتقال کلیه رفقا، به جنگل آمدند. بسیاری از رفقا در تیم های از قبل سازماندهی شده از نقاط مختلف ایران به تهران می آمدند و از تهران در دسته های ۵، ۶ نفره بطور علنی با ماشینهای سواری یا مینی بوس های کرایه ای بسمت آمل راه می افتادند و نزدیکی های آمل، کناره جنگل، پیاده می شدند و در نقاط از قبل تعیین شده مانند پارک جنگلی یا کافه های کنار جاده منتظر راهنماهای محلی می شدند. بهر يك از رفقا لیستی از وسایل اولیه شخصی مانند کوله پشتی، کیسه خواب، کفش مناسب و غیره داده شده بود که تهیه کنند. یوسف گرجی با چمدان سر قرار آمد و شب تا صبح با چمدان در جنگل راهپیمائی کرد تا به دیگر رفقا رسید. رفیق دیگری با لباس تابستانی آمده بود و دیگری با کفش کتانی! خلاصه نزدیک به ۸۰ نفر بدین طریق به جنگل منتقل شدند. به محض اینکه دسته های اول به جنگل رسیدند رفقا سراغ گودالهایی که اسلحه ها در آن جاسازی شده بود رفتند، اسلحه ها را پاك کردند و سریعاً مسلح شدند. فعالیتهای تدارکاتی فشرده، عظیم و پر مخاطره بود. بدون اغراق نزدیک به چند ده تن بار می بایست جابجا می شد. از مهمات و تجهیزات نظامی تا چندین تن مواد غذایی شامل آرد و برنج و حبوبات و کنسرو، تا چادر برای درست کردن کمپها تا برزنت و کوله پشتی و کیسه خواب و دارو غیره. کلیه رفقا با عزم و اراده و با روحیه ای بالا و خستگی ناپذیر کلیه این نقل و انتقالات را در مهرماه انجام دادند. رفقا شبانه روز و به سرعت در رفت و آمد بودند و در جاده ها و کوره راههای جنگلی بار حمل می کردند. روزانه جمعا هر رفیق لااقل ۱۰۰ تا ۱۵۰ کیلو بار حمل می کرد. هر رفیق تلاش می کرد شانه به زیر بارهای سنگین تر بگذارد و کمتر بخوابد و در راهپیمائی های شبانه شرکت کند. خواب کلیه رفقا به چند ساعت در شبانه روز محدود می شد و برخی رفقا شبهای متوالی نمی خوابیدند و شبانه روز در حال حرکت و جنب و جوش بودند. این طرح انقلابی انرژی سازمان را در کلیه سطوح رها کرد. این انرژی، انجام هر غیر ممکنی را برای ما ممکن می ساخت.

□ با توجه به جو سرکوب شدیدی که توسط رژیم حاکم شده بود چطور حین انجام این فعالیتهای ضربه نخوردیم؟

■ تجربیات آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی نشان می دهد که ضربه خوردن در مراحل اولیه تدارکاتی بسیار مهم است. چرا که می تواند موجب وقفه در شروع مبارزه مسلحانه شود و حتی بکلی آنرا منتفی کند. هر چند که در چنین مبارزات پر ریسک همواره تصادف هم می تواند نقش معین ایفاء کند. اما آنچه که موجب موفقیت اولیه ما شد ضعف و بی پایگی مفرط رژیم در آندوره بود. آنزمان رژیم تمام هم و غمش را صرف حفظ و محکم کردن تهران و دیگر شهرهای بزرگ کرد. هنوز رژیم قدرت کنترل امنیتی همه جانبه شهرهای کوچک را نداشت علیرغم آنکه در کلیه شهرستانها دستگیری و اعدام کمونیستها و انقلابیون را آغاز کرده بود. رژیم هنوز قادر به کنترل راهها بویژه راههای درجه دوم و فرعی نبود.

دعواها و تصفیه های درونی و بطور کلی بحران حکومتی هنوز ادامه داشت. وقایعی مثل هفتم تیر و کشتن چمران و انداختن هواپیمای حامل برخی فرماندهان ارتش بیان این بحران حکومتی ادامه دار بود. معمولاً زمانی که درگیریهایی درون رژیم حاد می شود فرصتهای خوبی برای آغاز مبارزه مسلحانه فراهم می شود. شانس ما این بود که داشتیم از این فرصت استفاده می کردیم.

علیرغم سخت تر شدن شرایط حتی برخی کارهای ما بصورت نیمه علنی جلو می رفت. تقریباً اکثریت اهالی روستاهای اطراف متوجه تحرکات ما شده بودند. بسیاری از گالشهای جنگل (جوپانهایی که در جنگل زندگی می کنند و از گله های گاو نگهداری می کنند) رفقای ما را با اسلحه دیده بودند و یکی از گالشها انبار اسلحه ما را که در اثر باران خاک روی آن شسته شده بود، دیده بود. برخی عناصر محلی دشمن که در کل تعدادشان بسیار محدود بود، بوهائی برده بودند اما کاری از دستشان ساخته نبود. یا رفیق مان حشمت اسدی بعد از اینکه نیروها به جنگل منتقل شدند دو سری اسلحه ای که قبلاً به شهر برده شده بود را پشت و انتی انداخت و یک گونی رویش انداخت و از جلوی پاسگاههای کنترل رژیم گذشت و آنها را به جنگل آورد. همه اینها نشانه ضعفهای آشکار و تاکتیکی رژیم بود که در آن شرایط بطور روزمره قابل استفاده بودند.

اما این تمام مسئله نبود. وجود یک نیروی انقلابی سازمانیافته که افراش مهارت و قابلیت زیادی در جریان مبارزات انقلابی آن دوره کسب کرده بودند نقش کلیدی در استفاده صحیح از این فرصتها داشت. بخت، یار فکر تدارک دیده است. این امر در مورد ما هم صدق می کرد. درایت و هشیاری رفقای ما همراه با جرئت و جسارت فوق العاده شان و تجارب انقلابی متنوعشان و آشنائی شان از محیط، توده ها و نیروهای دشمن در این زمینه بسیار مهم بود. بطور نمونه می توان روی رفیق مراد انگشت گذاشت که بار اصلی مسئولیت کارهای تدارکاتی را بر عهده داشت. خصوصیات انقلابی این رفیق، درایت و هشیاریش، دقت و پشتکارش، نظم و انضباط بالایش، توانایش در اتکاء به توده ها و سنتز نظرات صحیح دیگران، نقش مهمی در هدایت صحیح کارهای تدارکاتی پر مخاطره سرداران داشت. رفیق مراد تقریباً هیچگاه قرارهای کنار جاده را که بعضاً به هفته ای سه بار می رسید از دست نداد. او نظم و دیسیپلین پرولتری را از کارگران شرکت نفت جنوب به ارث برده بود و بسیاری از قابلیت‌هایش در رهبری کارهای تدارکاتی را در جریان مبارزه در میان خلق کرد و در «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» کسب کرده بود. او بارها برای تأمین مالی «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان» عملیات مصادره در نقاط مختلف ایران را سازمان داده بود. رفیق مراد حتی زمانی که درگیر کاری می شد که همه چیزش ناشناخته بود و در ابتدا ترسناک به نظر می آمد قادر بود روحیه خونسردی و نشاطش را حفظ کند و در آبهای ناشناخته شنا کند و قوانینش را فرموله کند و راه حل برای شرایط بظاهر بی راه حل ارائه دهد. وجود چنین کادرها و رهبرانی در ضربه خوردن ما در آن مرحله بسیار تعیین کننده بود.

□ ترکیب نیروها از زاویه ملیتی، پیر و جوان و زن و مرد و سابقه مبارزاتی چگونه بود؟

■ ترکیب سرداران در چارچوبه ایران بعنوان یک کشور چند ملیتی، یک ترکیب داغ انترناسیونالیستی بود. ترکیب نیروهای ما انعکاسی از ترکیب چند ملیتی طبقه کارگر ایران بود. سرداران خصوصیات انقلابی هر بخش از پرولترهای ایران را نمایندگی می کرد. خصوصیاتی که برای سازماندهی انقلاب به هر یک از آنها نیاز است. در سرداران متانت، دور اندیشی و دیسیپلین پرولترهای خوزستانی، رزمندگی، رشادت و جنگاوری پرولترهای کرد، خشم و قاطعیت پرولترهای آذری، استقامت پرولترهای عرب، بی صبری انقلابی پرولترهای شمالی و سرسختی پرولترهای لر و بلوچ یکجا گردآوری شده بود. وجود رفقای کرد یک نقطه قوت مهم بود. من بعداً عکس العمل مردم آمل نسبت به حضور رفقای کرد را بیشتر توضیح خواهم داد. تقریباً ۶۰ درصد از نیروهای سرداران خوزستانی و کرد بودند. متأسفانه تا زمان قیام آمل رفقای زن بجز رفقای گروه پزشکی بعنوان نیروی جنگنده در سرداران حضور نداشتند. در واقع سرداران خود را از پتانسیل انقلابی مضاعفی که بطور بالفعل در سازمان موجود بود، محروم کرده بود. این نقصان پس از قیام آمل تا حدودی بر طرف شد و برخی رفقای زن به نیروهای ما در جنگل پیوستند. اکثریت رفقا زیر ۲۵ سال بودند و بقیه بالای سی سال و برخی مسن تر. سرداران ترکیبی بود از مبارزان قدیمی تر، یعنی کمونیستهایی که از سالهای ۴۰ و اوائل ۵۰ فعال بودند با مبارزان جوانی که طی پروسه انقلاب به صحنه آمدند و در صحنه های مختلف مبارزاتی رشد و تکامل یافتند. رفقای که در مبارزات دانشجویی کنفدراسیون احیاء در خارج از کشور پرورش یافته بودند و مشتاقانه به استقبال مبارزات انقلابی مردم شناختند. تا رفقای چون حسین ریاحی و حسین عطائی (محمد تی ان تی مسئول انفجارات سازمان) که در اردوگاههای فلسطینی آموزش دیده بودند تا رفقای چون کاک محمد و کاک اسماعیل، حسن امیری (جلال)، قادر خضری (صلاح) و دیگر رفقای کرد که در جنگهای کردستان آبدیده شده بودند و برخی شان زخمهای آن جنگ را بر تن خویش داشتند تا رفقای تهران و جنوب که در مبارزات کارگری، دانش آموزی و دانشجویی پرورش یافته و در جبهه های جنگ جنوب، جنگیدن را فراگرفته بودند. کلیه رفقا حاصل و دستاورد یک دوره از مبارزات حاد طبقاتی بودند. از جوان ترین رفقا یعنی تورج علی ملایری (علی ریزه) بگویم که با وجود ۱۷ سال سن، هفت هشت بار حین کارهای تبلیغی سازمان با کمیته چی ها محل درگیری داشت و دستگیر شده بود تا رفیق مجتبی سلیمانی (سهراب) که از کرمانشاه برای مقابله با حملات حزب الهی ها به خوابگاههای دانشجویی تهران به یاری دانشجویان می آمد و حزب الهی ها را گوشمالی می داد. تا رفقای چون احمد سینا که بارها حق چماقداران حزب الله را کف دستشان گذاشته بود و نقش مهمی در به آتش کشیدن چادر وحدت دانشگاه تهران در جریان مبارزه ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ داشت. این بود ترکیب انقلابی ما. در واقع مبارزه مسلحانه انقلابی بدون وجود چنین انسانهای آگاه و مبارزی غیر ممکن است. چرا که در جنگ انقلابی برخلاف جنگهای ارتجاعی این انسان است که تعیین کننده است نه سلاح و تجهیزات.

□ برگردیم به جنگل، کجاها کمپ زدید، چگونه نیروها سازماندهی شدند و چگونه آموزش نظامی پیش برده شد و مشکلات زندگی در جنگل چگونه حل شد؟

■ از مشکلات زندگی در جنگل شروع کنم. در واقع می توان گفت که این قبیل مشکلات هیچگاه حل نشد بلکه توانستیم بدانها خو کنیم و خودمان را با محیط تطبیق دهیم. اوائل تقریباً بجز برخی رفقای محلی، مائی که هیچ آشنائی با محیط نداشتیم به محض چند ده متر دور شدن از محل های استقرار، راهها را کم می کردیم و مدتی طول می کشید تا رفقا را پیدا کنیم. یا مسیری را که بعدها به دلیل شناخت از بیراهه ها يك ساعته طی می کردیم اوایل چندین ساعت طول می کشید. اما این قبیل مسائل خیلی زود حل شد و تقریباً آن منطقه به سرزمین خودی ما بدل شد. این امتیاز در درگیری ۲۲ آبان بسیار به نفع ما عمل کرد. در این زمینه رفقای کرد و رفقای روستائی و رفقائی که کلا آشنائی به کوه و جنگل و روستا داشتند جهت یابی شان بسیار خوب بود و زودتر از بقیه راهها را یاد می گرفتند. فی المثل رفیق عبدالله میراویسی (عبه) که از اهالی روستاهای اطراف سنندج و رابط تشکیلات شهر با پیشمرگه ها در سنندج بود و در آذر ماه به جنگل آمد، فردای همانروز راهنمای يك گروه شد و مسیری را که شبانه آمده بود بازگشت. عادت کردن به طبیعت سخت جنگل هم آسان نبود. رطوبت بالا، بارندگیهای زیاد و راههای پر از گل و شل و حشرات موزی عرصه را بر ما تنگ می کردند اما خیلی زود بر آنها فائق آمدیم. خیلی سریع به گرسنگی، بیخوابی، خستگی مفرط و راهپیمائی های مدام و طولانی و شبانه عادت کردیم. کلا این قبیل مشکلات در مقابل عزم و اراده انقلابی مان زود رنگ باخت.

با همت و تلاش کلیه رفقا، سه کمپ در منطقه جنگلی «منگولوم» بفاصله ۱۰ الی ۱۵ دقیقه زده شد. این منطقه به صورت يك کاسه بیضی شکل بود. يك کمپ در بالای کاسه در راس يك یال زده شد که به کمپ بالا مشهور بود و دیگری در مرکز کاسه که آنرا کمپ وسط می گفتیم و دیگری در پائین کاسه و کنار يك دره که آنرا کمپ پائین نامگذاری کرده بودیم. رفقا در ۹ گروه تقریباً ۹ نفره سازماندهی شدند و در هر کمپ سه گروه مستقر شدند. تقریباً هر يك از اعضای رهبری سازمان مسئولیت کلی این کمپها را بر عهده گرفتند. مسئولیت کمپ بالا با رفیق ریاحی بود و مسئولیت کمپ وسط با رفیق اسماعیل و مسئولیت کمپ پائین با رفیق مراد. هر کمپ مسئول نظامی و مسئول تدارکاتی مشخص داشت. و هر گروه نیز دارای يك مسئول نظامی، معاون نظامی و مسئول تدارکات بود. اوائل بویژه در مهر ماه وظیفه اصلی گروهها کمک به پیشبرد امور تدارکاتی بود. از حمل و نقل بارها گرفته تا دوختن جا خشابی ها، از کندن زاغه مهمات تا آماده کردن شرایط اولیه زندگی در کمپها و غیره. روز با ورزش صبحگاهی و خواندن سرود انترناسیونال شروع می شد و تا شب کارهای مختلف مربوط به تدارکات صورت می گرفت و اکثر شبها رفقای هر کمپ بجز رفقائی که به ماموریتهای شبانه می رفتند، دور آتش حلقه می زدند، شب را با اجرای برنامه های هنری و سرود خوانی های جمعی به پایان می رساندند. در این زمینه کمپ پائین پیشنهاد بود.

در همین دوره آموزش نظامی رفقا هم شروع شد. این آموزش شامل کار با سلاحهای گوناگون، کار با انفجارات، تهیه سه راهی و دیگهای انفجاری و تمرین برخی مانورهای اولیه نظامی بود. امری که زیاد طول نکشید چرا که بسیاری از رفقا بویژه رفقای کرد و جنوب نیاز چندانی بدان نداشتند.

یکی دیگر از کارهای مهمی که در ایندوره صورت گرفت، آشنائی مسئولین بویژه کلیه مسئولین و معاونین نظامی با شهر بود. بار اصلی اینکار بر عهده رفقای تشکیلات شهر بویژه رفقای زن بود. آنها آخر شب یا صبح زود به کنار جنگل می آمدند و برخی رفقا را به شهر می بردند. آن رفقا يك روز تمام با راهنمائی رفقای محلی با شهر آشنا می شدند و مقرهای دشمن را از نزدیک مشاهده می کردند و غروب به جنگل باز می گشتند. چند بار رفیق مراد سوار ترک دوچرخه رفیق رحمت چمن سرا شد و به جنگل آمد.

در اینجا لازم است روی يك خصوصیت انقلابی مهم كاك اسماعیل در زمینه سازماندهی نیروها انگشت بگذارم. رفیق اسماعیل توانائی خوبی در تشخیص قابلیت های افراد تحت مسئولیت خود داشت. اینکه هر کس برای چه کاری مناسب است و اینکه چه ترکیبی از رفقا و قابلیت های گوناگون برای پیشبرد يك وظیفه مشخص بهتر است. این مسئله از تجارب انقلابی و از پیوند فشرده با رفقای تحت مسئولیتش ناشی می شد. او تقریباً اکثریت رفقای کرد و جنوب را از نزدیک می شناخت و می دانست هر کدام از چه پتانسیلی برخوردارند، حتی اگر تجربه انجام يك کار مشخص را نداشته باشند. فی المثل او رفیق بهروز غفوری (محمود) را بعنوان معاون نظامی يك گروه انتخاب کرد. زمانیکه بهروز به او گفت من که تجربه نظامی ندارم گفت تو در آبادان هنگامی که پاسداران به خانه ات ریختند، نهر اسیدی، توانستی از دستشان در بروی و مرعوب تیراندازهای آنان نشدی. تو جسارت لازمه را داری و این برای گرفتن مسئولیت نظامی کفایت.

روزی که رسماً سلاحها بین رفقا تقسیم شد. كاك اسماعیل اصولی را تاکید کرد که از اهمیت زیادی برخوردار بود. او با کلماتی دقیق و عمیق و پر احساس به ما گفت: همواره به خاطر بسپارید که این سلاحها متعلق به کارگران و زحمتکشان است که به شما داده می شود و هیچگاه نباید علیه آنان بکار گرفته شود. حواس تان باشد تفنگ به آدم قدرت می دهد و قدرت می تواند موجب غرور بیجا شود. فقط با انکاء به ایدئولوژی انقلابی است که می توان با چنین غرور هائی مقابله کرد. این ایدئولوژی است که همواره باید بر تفنگ غالب باشد نه بالعکس. كاك اسماعیل حتی در رابطه با برخورد فیزیکی به تفنگ گفت اسلحه را تحت هیچ شرایطی از خود دور نکنید. همیشه قرص و محکم آنرا در دست بگیرید و وقتی که با مردم روبرو می شوید دقت کنید لوله تفنگ به سمت آنان نباشد. او بر ضرورت حفظ انضباط نظامی، مناسبات رفیقانه با یکدیگر و مناسبات صحیح با توده ها تاکید نهاد.

□ آیا در آن دوره با نیروهای سیاسی دیگر برای جلب همکاری تماسی گرفته شد؟ چقدر جوانان انقلابی با حرکت ما همراهی کردند؟

■ تا آنجائی که من می دانم با بسیاری از گروههای سیاسی هم در سطح سراسری و هم در سطح محلی تماسهایی گرفته شد. مشکل اصلی این بود که بسیاری از گروهها بویژه گروههای چپ هنوز پیام سیاسی کودتای سال ۶۰ را در نیافته بودند و صرفاً آنرا دعوای درونی ارتجاع ارزیابی می کردند و فکر می کردند این هم يك موج ارتجاعی است که مانند

موجهای قبلی دیگر می آید و می رود.

رفقای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) می گفتند ما خودمان برنامه داریم. رفقای سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان در منطقه برخی همکاریها با ما داشتند. برخی گرایشات درون وحدت انقلابی بویژه رفقای جنوب شان تمایل زیادی در پیوستن به این حرکت داشتند. رفقای حزب کار قول همکاری بیشتری دادند و بعدها یکی از رفقای شان بنام رضا سید حسینی را به جنگل فرستادند. این رفیق در روز ششم بهمن ماه در جریان محاصره بسیج در شهر امل جان باخت. دو تن از مسئولین مجاهدین در شمال یکبار به کناره جنگل آمدند و رفیق ریاحی با آنان ملاقاتی داشت. آنان کماکان روی خط عملیات پراکنده بودند. درکشان از مبارزه مسلحانه بسیار محدود، تدریجی و ذره ذره بود. اینکه هر فرد باید يك دور سه راهی یاد بگیرد و با آن عملیات کند بعد کار با نارنجک را فرا بگیرد و بعد یوزی و بعد کلاش و غیره. که رفیق ریاحی به آنان گفت رفقای ما يك هفته ای همه اینها را آموزش دیدند و یاد گرفتند.

اما تعدادی از جوانان انقلابی حدود ۱۵ نفر که تعلقات سازمانی معینی نیز داشتند بطور فردی به ما پیوستند. شش جوان چپ و مجاهد که در پی کتک کاری با حزب الهی ها روستای «مرز نکلا» که کنار جنگل قرار داشت به جنگل پناه آورده بودند و با اولین تماسی که با آنان حاصل شد به ما پیوستند. در تابستان ۶۰ بسیاری از جوانان انقلابی تحت تعقیب بودند که به روستاهای بیلاقی اطراف امل پناه برده بودند، تقریباً در هر روستائی چند جوان پنهان شده بود. متأسفانه با شروع فصل پائیز پراکنده شده بودند. طی سفری که رفقای محلی به یکی از روستاهای بیلاقی داشتند چند نفر از آنان به صفوف ما پیوستند که عمدتاً از سازمان مجاهدین بودند. یکسری سمپاتهای مجاهدین و جوانان انقلابی منفرد نیز در ارتباطات مشخصی که با رفقای محلی داشتند به جنگل آمدند. یکی دو مورد از پیوستن کارگران مبارز و پر سابقه استان مازندران را نیز شاهد بودیم. رفیق مسعود حیدری از فعالین سازمان پیکار در امل نیز درست روز درگیری ۱۸ آبان به ما پیوست. با پیوستن این نیروها تعداد ما به بالای صد نفر رسید. این رفقا در همان گروهبندهای اولیه سازماندهی شدند.

متأسفانه امکانات تشکیلات شهر ما به خاطر لو رفتن اکثریت فعالینش محدود شده بود، بهمین دلیل قادر نبود از چنین پتانسیلهائی که وجود داشت استفاده کنیم.

□ **همانزمان رفقای چریکهای فدائی خلق (ارتش رهنابیش خلقهای ایران) به رهبری رفیق حرمتی پور نیز جنگ چریکی شان را در آن منطقه آغاز کرده بودند، آیا خبری از آنها داشتید؟**

■ حرکت مسلحانه آن رفقا تقریباً همزمان با ما بود. آنها حتی قبل از تمرکز کامل نیروهای ما عملیاتی در رابطه با تخریب فرستنده رادیو تلویزیونی «سوردان» در منطقه جنگلی «نور» داشتند. متأسفانه ما اطلاعی از حرکت آنها نداشتیم. در جنگل برخی رد پاها از آنها دیدیم و چند بار برخی رفقا را برای پیدا کردنشان به اینور و آنور فرستادیم. ولی هیچگاه تماسی حاصل نشد. علت اصلیش هم این بود که آن رفقا تحرك بالائی داشته و جای ثابتی نداشتند.

□ **اگر می توانی قدری در مورد روحیه نیروهای دشمن و همچنین روحیه نیروهای خودمان بگو؟**

■ تا آن زمان دشمن توانست قدری خودش را جمع و جور کند و از این زاویه پیشبرد کارهای تدارکاتی ما با مشکلات بیشتری همراه شد. اما نیروهای دشمن هنوز روحیه باخته بودند و مثل موش می ترسیدند. با روحیه ترین شان رفسنجانی بود که طبق اظهارات خودش امیدی به فردا نداشت. یا طبق گزارش آن دوره یکی از رفقا، خامنه ای به یکی از جوانان نزدیک خود گفت ما ماندنی نیستیم شما بهتر است بروید درس بخوانید و فکری به حال خود بکنید و اصلاً دنبال سیاست نباشید. روحیه باختگی و ناامیدی در میان پایه های رژیم در منطقه امل هم کاملاً مشاهده میشد. یکی از رفقا که در جبهه جنوب با یکی از فرماندهان سپاه امل آشنائی داشت یکبار به دیدارش در شهر رفت. فرمانده سپاه از هراس و روحیه باختگی پاسداران برایش گفت که چطور ۳۰ پاسدار جرئت نداشتند سراغ مجاهدی بروند که يك حزب الهی شرور را در حوالی بانك ملی امل ترور کرده بود و در کوچه بن بستنی سنگر گرفته بود، تا اینکه فرد مجاهد خودش را کشت. تازه سه ماهی از کودتای خرداد ۶۰ گذشته بود.

پایه های محدود رژیم در مناطق روستائی هم بکلی روحیه باخته بودند و در کل روستاهای اطراف ما رژیم فقط يك جاسوس فعال داشت. حتی نیروهای ژاندارمری مستقر در پاسگاهها که تحرکات ما را دیده بودند از طریق اهالی روستاهای اطراف پیغام می فرستادند که اینقدر علنی رفت و آمد نکنید و کار دست مان ندهید.

اما در مقابل، روحیه رفقای ما عالی، بی نظیر و تعرضی بود. روحیه جرئت مبارزه به خود دادن، سلاح به کف گرفتن برای کسب قدرت سیاسی. روحیه کمونیستی و روحیه خلق حماسه های تاریخی. رفیق اسماعیل هر زمان که عکس جمعی گرفته می شد می گفت رفقا محکم بایستید برای ثبت در تاریخ است. همه رفقا به رسالت تاریخی شان عمیقاً باور داشتند و شادترین دوران زندگی خود را می گذراندند. آماده برای تحمل هر سختی، از جان گذشتگی و مرگ را به بازی گرفتن. سرشار از عشق به توده ها، لبریز از احساسات رقیفانه نسبت به یکدیگر و مآلامال از شور انقلابی و مبارزه جویی و سراپا خشم و کین نسبت به جنایاتی که دشمن انجام می داد. خشم و نفرت رفقا را پس از شنیدن اخبار اعدامهای پی درپی کمونیستها و انقلابیون، هیچ چیز جلو دار نبود. هر يك از ما آماده پاره کردن پیکر جمهوری اسلامی و تسویه حساب بی صبرانه، سریع و خونین با مزدورانش بودیم. آماده انجام هرگونه فداکاری برای هر وظیفه ای بودیم. كاك اسماعیل هر زمان که نیاز به بسیج نیرو برای انجام يك کار پیش بینی نشده داشت فقط اعلان می کرد نیازمند داوطلب است. خیلی مواقع فرصت به دست نمی آوردیم داوطلبی خود را اعلام کنیم چرا که رفقا پیشدستی کرده بودند. آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی بدون فداکاریهای حیرت آور غیر ممکن است، چیزی که ما در آن دوره اصلاً کم نداشتیم. کلیه رفقا فقط منتظر روشن شدن طرح و نقشه نظامی و فرمان آغاز عملیات بودند.